

"بیضا" نگین فرهنگِ فارسی*

دکتر محتشم محمدی**

E-mail: tmohamad@shirazu.ac.ir

چکیده

در کشور ایران، شهرها و روستاهای ارجمندی بوده‌اند که برخی دگرگون یا ویران شده‌اند، اما برخی هنوز هم بر جایند. شهرها و روستاهایی که برخی فرزانشان شهرت جهانی دارند، اما خود، از یادها زدوده شده‌اند. خطه‌هایی مانند: ایبوردِ خراسان، میدِ یزد، سهروردِ زنجان و بیضای فارس.

این مقاله به بررسی حضور بیضا در جغرافیا و تاریخ و فرهنگ ایران، و نیز به معرفی نامداران آن می‌پردازد. کسانی همچون: سیبویه، حلاج، ابن مقله بیضاوی، قاضی بیضاوی و

...

واژگان کلیدی: بیضا، بیضاوی، سیبویه، حلاج، ابن مقله، قاضی بیضاوی، فارس

* - تاریخ وصول ۸۶/۱۰/۹ تأیید نهایی: ۸۶/۱۲/۱۵

** - استادیار دانشگاه شیراز

مقدمه

جریان پر فراز و نشیب تاریخ به همراه خود همه فزونی‌ها و کاستی‌های اجتماعات بشری را نیز در بستر روزگار می‌آورد و می‌برد. اگر دستاوردهای سودمند این جریان را بررسی کنیم، نقش مردان فرهنگی و دانش پژوهان ایران زمین و موقعیت استان فارس، جایگاه ممتازی دارد.

بی‌تردید در کارنامه خدمات درخشان فارس به فرهنگ ایران و جهان، بیضا، نامی ارجمند است. در آثار بسیاری از پژوهشگران دیروز و امروز می‌بینیم که از مشاهیر بیضای فارس، سخن گفته‌اند؛ اما بیشتر آن‌ها در معرفی بیضا، حتا در دو یا چند جمله، اطلاعات روشنی به دست نداده‌اند. اگر هم آگاهی‌هایی هست، یکجا و فراهم نیست. نگارنده به عنوان یک بومی و یک دانشگاهی و یک دلبسته ادبیات ایرانی و اسلامی بر خود لازم دیدم که چنین آگاهی‌هایی را در یک مقاله به خوانندگان شیفته مشاهیر فرهنگ، تقدیم کنم؛ شاید توفیق رفیق شد تا در فرصتی دلخواه و موسع، کتابی مشروح در معرفی این ارجمندان تدارک کنم و به اهالی ادب، پیشکش کنم.

در این مقاله، نخست از حضور «بیضا» در گذر تاریخ سخن می‌رود و از کنکاش‌هایی که عمر «بیضا» را به دولت «انشان» یا «آنزان» نسبت می‌دهد؛ سپس به معرفی مشاهیر برجسته این سرزمین می‌پردازیم.

بیضا در گذر تاریخ ایران

شادروان علی اصغر حکمت در مقاله‌ای که در کنگره بزرگداشت سیبویه ارائه کرده بود، در معرفی بیضا چنین آورده است:

«محل قریه» «تل بیضاء» کنونی و قریه مجاور آن موسوم به ملیان (Malian) محل شهر عتیق باستانی «انشان» یا «آنزان» می‌باشد که در اواخر هزاره دوم و اواسط هزاره اول قبل از میلاد، شهر عظیمی بوده است. قبل از سلطنت هخامنشیان، در عهد عیلامی‌ها که در جنوب ایران دارای تمدن و خط و زبانی بوده‌اند و سراسر جنوب عراق و ایران را در تصرف خود داشته و با آشوری‌ها معاصر بوده‌اند؛ پس از آن که کورش هخامنشی، سلطنت آن‌ها را بر انداخت و پایتخت خود «پازارگاد» را بنیاد نهاد، شهر «انشان» از اهمیت افتاد و از خاطره‌ها فراموش شد و تدریجاً به صورت قریه کوچکی درآمد. اخیراً در سال ۱۹۷۲ میلادی، باستان‌شناس آمریکایی، دکتر سامنر (w.sumner) در ویرانه‌های «ملیان» و «تل

بیضا» کاوش‌ها و تحقیقات بسیاری نموده و به کشف آثار عتیق در آن جا موفق شده است و شهر باستانی «انشان» دوباره معروف و معلوم گردید. (مجموعه مقالات در باره سیبویه، ۳۱۲: ۱۳۵۴).

آقای دکتر محمد تقی ایمان‌پور، استاد دانشگاه فردوسی مشهد، در مقاله مندرج در مجله «نامه تاریخ ایران باستان»؛ به نام «تپه ملیان و توسعه شهرنشینی در سرزمین انشان / پارسه» اطلاعات بسیار گرانبهائی را با تصویرهایی جالب ارائه کرده‌اند. در صفحه سوم این مقاله، ضمن اشاره به تلاش‌های دکتر سامنر آمریکایی، در پی مطلبی با عنوان «تپه ملیان و آغاز گسترش زندگی شهری در شمال غرب دره‌های مرودشت» چنین آورده‌اند:

تپه ملیان که روزی به عنوان شهر «انشان» و یکی از مراکز قدرت سیاسی عیلامی‌ها مطرح بود، در پنجاه کیلومتری شمال شیراز و چهل و هشت کیلومتری شمال غرب و غرب تخت جمشید در دشت مرودشت قرار دارد. این شهر قدیمی در شمال غربی و در انتهای دره رودخانه کر در دشت «بیضا» واقع و با رودخانه کر آبیاری می‌شود و با کوه‌های اطراف محاصره شده است. این مکان باستانی با ۲۰۰ هکتار وسعت با دیوار احاطه گردیده و مکان‌های مورد سکونت در آن حدود ۱۳۰ هکتار است. به دنبال بررسی اولیه که در ۱۹۶۱ توسط گروه باستان‌شناسی فارس در ملیان انجام شد، دانشگاه پنسیلوانیا نیز پنج فصل کاوش در آن تپه را در فاصله سال‌های ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۸ انجام داد. در مدت کاوش‌های اولیه که جمعاً ۳۴۰ روز به طول انجامید، حدود ۳۳۰۰ متر مربع خاک‌برداری و کاوش گردید. در این حفاری‌ها، علاوه بر شناسایی چند فاز از مراحل سکونت و ساختمان‌های قدیمی و دیوار شهر ملیان (انشان قدیم) و سفال‌ها، مقدار زیادی اشیای فلزی و تعدادی متن‌های نوشتاری و کتیبه‌های گلی یافت گردید، که بیانگر وجود سکونت در این مکان می‌باشد که همزمان با دوره جری آغاز گردیده است. در ادامه این مطالعات و بررسی‌ها، فصل دیگری از کاوش و شناسایی در اکتبر ۲۰۰۴ به مدت شش هفته توسط تیمی از کالج دارتموث امریکا و به سرپرستی جان آلدن و کامیار عبدی و با همکاری میراث فرهنگی ایران صورت گرفت که تعدادی اشیای ارزشمند نظیر آجرهای کتیبه‌دار و ظروف سفالین دسته‌دار به دست آمد. با مطالعه این اشیای می‌توان آنها را به دو گروه اصلی تقسیم کرد و دو دوره را در آنها تشخیص داد: یک گروه از آنها که متعلق به دوره بنیش (Banish) در حدود ۲۸۰۰-۳۴۰۰ ق.م می‌باشد و گروه دیگر مربوط به دوره کفتری (۱۶۰۰ - ۲۲۰۰ ق.م) است.

از سوی دیگر، در کتاب «اقلیم پارس» در مبحث راه‌های باستانی، به ویژه راه شوش - تخت جمشید، چنین آمده است:

«راه شوش به تخت جمشید، از ارجان و فهلیان به جانب مشرق امتداد یافته و از کوهستان‌های صعب العبور و مسکن قبایل بویر احمدی می‌گذشته و از گویم به طرف «بیضا» و از آن جا به سوی جلگه مرو دشت می‌رفته و به تخت جمشید منتهی می‌شده است (مصطفوی، ۳۶۱: ۱۳۴۲).

خاورشناس نامداری نیز در باره آغاز حکومت ساسانیان مطالبی را ارائه کرده که در خلال آن‌ها به موقعیت قابل توجه «بیضا» اشاره نموده است:

«ساسان که مردی از دودمان نجبا بود، با زنی از خانواده با زرنگی که نامش ظاهرا «دینگ» بوده، وصلت کرد. ساسان در شهر استخر، سمت ریاست داشت. پس از او پسرش «بابک» جانشینش شد و روابط خود را با بازرنگی‌ها مغتنم شمرد و یکی از پسران خود را که «اردشیر» نام داشت، در داراگرد به مقام عالی «ارگبد» رسانید. تقریباً پس از سال ۲۱۲ میلادی، اردشیر چند تن از ملوک پارس را مغلوب و هلاک کرد و مقام آنان را تصاحب نمود. مقارن این احوال، بابک بر گوجیهر شاه - از خویشاوندان خویش - شورید و مکان او را که معروف به کاخ سفید (شهر نسا: بیضا) بود؛ به تصرف درآورد و گوجیهرشاه را کشته، خود بر اریکه سلطنت نشست» (کریستنسن، ۱۰۶: ۱۳۴۵).

آنچنان که از متن مزبور بر می‌آید، بنیانگذار حکومت ساسانیان، ابتدا از تصرف و تثبیت بیضا کار خود را آغاز کرده است. توضیح آنچه بیان شد، در کتاب «تاریخ ایران» چنین است:

«ساسان موبد، معبدی بود که در استخر، برای ناهید [آناهیتا: الهه آب] ساخته بودند. زن او - رام بهشت - دختر یکی از پادشاهان بازرنگی بود که در نسیه (بیضا) حکومت داشتند. بابک پسر ساسان در شهر «خیر» در کنار دریاچه بختگان حکومت داشت. او برای پسرش - اردشیر - دختر «گوزهر» (گوجیهر) بازرنگی، قلعه بیگی داراب را گرفت؛ و از این زمان، ترقی این دو خاندان شروع شد. بعداً بابک، گوزهر را کشت و خود را پادشاه خواند و از اردوان پنجم - پادشاه اشکانی - لقب پادشاهی برای پسر خود - شاپور - درخواست؛ اردوان امتناع کرد، ولی با وجود این، شاپور پس از فوت پدر، خود را پادشاه دانسته، اردشیر - برادرش - را مجبور کرد که تابع او شود ولی طولی نکشید که از جهت خراب شدن زیرزمینی در قصر ملکه - که همای نام داشت - شاپور زیر آوار ماند و بمرد و اردشیر پادشاه شد» (پیرنیا، ۱۳۶۶: ۱۷۹).

همچنان که هویدا است، صرف نظر از وجود اختلاف، این دو متن - تاریخ کریستنسن و تاریخ پیرنیا - بر یک اصل توافق دارند: این که در انتهای حکومت اشکانیان، پادشاهان بازرنگی بر خطه بیضا حکومت می‌کرده‌اند و این حکومت به قدری گسترده و مقتدر بوده که بابک - پدر اردشیر، بنیانگذار حکومت ساسانیان - برای فرزندش که در بیضا سلطنت می‌کرده، مقام قلعه بیگی داراب را در خواست کرده است.

علاوه بر مطالب تاریخی ذکر شده، نکته دیگری نیز شایان ذکر است که در کتاب «تاریخ ایران در زمان ساسانیان» هنگام طرح دوره حکومت فیروز اول که ولایت‌های تحت قلمرو ساسانیان را نام می‌برد، از بیضا با عنوان «نسا» نام برده و حاکم آن جا را شخصی به نام «وراز» معرفی کرده است (کریستنسن، ۱۳۴۵: ۵۲۴).

مشیرالدوله پیرنیا، نام بیضا را قبل از حمله اعراب «نیسایه» نوشته است (پیرنیا، ۱۷۹). نویسنده کتاب «تاریخ ایران در زمان ساسانیان» نام سابق «بیضا» را «کاخ سفید» آورده است. شادروان رشید یاسمی، مترجم کتاب مزبور، در پاورقی همان مطلب افزوده است: «کاخ سفید»، شهر «نسا» در شمال شیراز بوده است (کریستنسن، ۱۳۴۶، ۱۰۶).

نویسنده «معجم البلدان» درباره بیضا چنین آورده است: «البيضاء، مدينة مشهورة بفارس و قال اصطخری: البيضاء، أكبر مدينة في كورة اصطخر و كانت معسكر للمسلمين يقصدونها في فتح الاصطخ؛ بينها و بين شیراز، ثمانية فراسخ» (حموی، ج ۱، ۱۳۸۸ق: ۵۲۹).

یعنی: بیضا، شهری مشهور در فارس است. استخری می‌گوید: بیضا، بزرگ‌ترین شهر در کوره^۱ استخر بوده است. میان بیضا و شیراز هشت فرسنگ فاصله است.

نویسنده کتاب «بزرگان شیراز» در ذکر گردآوری خراج و جزیه از فارس برای حکومت اسلامی از بیضا نوشته است: «عثمان بن ابی العاص ثقفی که از جانب عمر بن الخطاب گسیل شده بود، پس از تصرف فیروزآباد، بلوک خواجه، میمند، کوار، کربال، و سپس استخر و قبول جزیه از سوی ایشان؛ اهالی بلوک رامجرد، بیضا و کوهمره را نیز به دادن جزیه مجبور نمود» (مهراز، ۱۳۴۸: ۷).

در فاصله میان ساسانیان تا قرن هشتم نیز چهره‌های ماندگاری که در گفتار دیگر از آن‌ها یاد می‌شود، نام بیضا را زنده نگه داشتند. سیبویه در سده دوم، حلاج و ابن مقله در

سده سوم، خاندان سال به در سده پنجم، خاندان زمزمی بیضاوی در سده های ششم تا هشتم، و قاضی بیضاوی، مفسر قرآن در سده هشتم.

در قرن هشتم نیز نویسنده کتاب «شیراز نامه» در ذکر بیضا نوشته است: «اتابک ابوبکر سعد زنگی، عماراتی در عهد سلطنت خود ایجاد کرد از جمله: رباط مظفری و رباط شیخ حسن دزکی که هر دو در بیضا است» (ابن زرکوب، ۱۳۱۰: ۶۰).

در کتاب «بحث در احوال و افکار حافظ» در ذکر نام بیضا آمده است: «بیضا، محل تجمع و مانور نیروهای شورشی سلطان شبلی بر علیه پدرش - شاه شجاع - بوده است» (غنی، ۱۳۲۱: ۳۱۲).

اندکی پس از این، در سده نهم، در «احسن التواریخ» که گزارش تاریخ ایران از سال ۸۰۷ تا ۹۰۰ هجری قمری است و در آن از ترکمانان قراقویونلو و آق قویونلو و نیز گورکانیان، یاد شده است، در بخشی تحت عنوان «گفتار در مخالفت میرزا بایقرا با شاهرخ پادشاه - معین الدین شاهرخ پسر تیمور گورکان - از «بیضا» ذکر شده است:

«در این سال - ۵۱۸ ق - میرزا بایقرا به تحریک برادر خود - میرزا اسکندر - خیال استقلال بر لوح خاطر نگاشته، چون میرزا رستم از این واقعه وقوف یافت، فوجی را فرستاد تا میرزا اسکندر را گرفته به اصفهان آوردند و میرزا بایقرا با جمعی بهادران دشمن گداز، به جانب شیراز به حرکت درآمد. میرزا ابراهیم سلطان چون از توجه جنود ظفر نشان وقوف یافت، با سپاه آراسته و جوانان نوحاسته در نواحی «بیضا» در برابر میرزا بایقرا با جمعی شجاعان بر قلب لشکر میرزا ابراهیم سلطان حمله نموده؛ ایشان تاب آن نیاورده، راه فرار در پیش گرفتند. میرزا بایقرا بعد از شکست ایشان در اواخر ربیع الاول به شهر شیراز درآمد» (روملو، ۱۳۴۹: ۹۹).

نویسنده «فارستانه» نیز در باره موقعیت بیضا و اهمیت آن در مرکز فارس آورده است: پیش از زنده، شیراز دوازده دروازه داشته که توسط کریم خان زند به شش دروازه تقلیل یافت که عبارتند از:

۱- دروازه بیضا ۲- جباچی ۳- سعادت آباد ۴- فسا ۵- گوسفند ۶- دروازه خاتون.

(فسایی، ۱۳۱۲ق: ۴-۱۸۲).

پیداست که وقتی دروازه شهر شیراز به شش دروازه تقلیل یافته و یکی از آن‌ها «دروازه بیضا» نامیده می‌شده، خود بیانگر موقعیت ویژه منطقه بیضا بوده است؛ همچنان که دروازه فسا، راه رفتن به سوی شهر فسا بوده است.

نامداران بیضا

پس از بررسی همه این پیشینه‌ها، از دولت «انسان» گرفته تا هخامنشیان و دیگران؛ باید گفت: آنچه چهره بیضا را برجسته‌تر کرده است حضور ادبا و دانشی مردانی است که چهره‌های برجسته ادب ایران و اسلام و جهان هستند؛ کسانی مانند سیبویه بیضایی، حلاج بیضایی، ابن مقله بیضایی و قاضی ناصرالدین بیضایی.

— سیبویه

در سال ۱۳۵۴ خورشیدی، کنگره بزرگداشت سیبویه نحوی در دانشگاه شیراز برگزار شد که مجموعه مقالات آن کنگره به همت زنده‌یاد دکتر محمدحسین اسکندری و با کمک انتشارات دانشگاه شیراز منتشر شده است. شادروان «علی اصغر حکمت» در آغاز مقاله خود در آن مجموعه، و درباره سیبویه، چنین آورده است:

«سال تولد سیبویه نامعلوم، و سال وفاتش بین سال‌های ۱۷۷ تا ۱۹۴ هجری قمری نوشته شده است. وی اصلاً اهل بیضای فارس است، اما در بصره نشو و نما کرد و ادبیات عرب را در خدمت خلیل بن احمد، یونس بن حبیب، عیسی بن عمر ثقفی و ابوالخطاب عبدالحمید بن عبدالاحمد معروف به اخفش کبیر، و اصمعی آموخته است. کتاب او معروف به «الکتاب» بسیار مشهور است و مکرر در برلین، پاریس، هندوستان و قاهره چاپ شده است. مناظره سیبویه با «علی بن حمزه کسائی، معلم امین - پسر هارون الرشید - در بغداد؛ معروف و در کتب رجال آمده است که گواهان مجلس با این که حق را به جانب سیبویه می‌دانستند، برای رعایت مصالح خود، با رأی کسائی صحنه گذاشتند و سیبویه را ناجوانمردانه وادار به شکست کردند. وی پس از این شکست از بغداد به شیراز بازگشته و در آن شهر وفات یافته و مدفون شد. وی در گورستان «باهلیه» شیراز مدفون است و بر سر قبر او سنگ سیاهی است در محله «دروازه کازرون» شیراز، که آن جا به [محله] «سنگ سیاه» معروف است. (۲۵ مقاله در باره سیبویه، حکمت، ۱۳۵۴: ۵۵).

وی در پایان همان مقاله چنین آورده است: «زادگاه سیبویه به اجماع مورخین و اهل ادب در ناحیه بیضا و در ولایت فارس بوده است که این ناحیه در شمال غربی شیراز به

مسافت چهل و دو کیلومتر قرار دارد. مرکز این ناحیه، هم، هم اکنون «تل بیضا» نام دارد، و به ظن قوی سیبویه در همین قریه مرکزی متولد شده است. نژاد و نسب او به کلی ایرانی است و جدِ اعلای او قنبر نام داشته است» (همان، ۷۱).

درباره کتاب نامدار سیبویه، شرح و توضیحات فراوانی نوشته شده، از جمله: «این کتاب [الکتاب] در نظر ادبا و نحوین چنان با عظمت خاص و شکوه مخصوصی جلوه کرد که به واسطه اشتمال فراوان به آیات قرآن و قواعد مشهور نحویان و اشعار فصحا و معروفان عرب زبان آن را قرآن النحو نامیدند و محور تعلیم نحو و عربیت و معیار علم و فضیلت قرار دادند و تاکنون چند بار در مصر و بیروت و کلکته و پاریس چاپ شده و به آلمانی و فرانسوی ترجمه نموده‌اند» (همان، زاهدی، ۹۵).

«کتاب سیبویه و شرح و حواشی متعددی که نحوین و ادبای عرب و غیرعرب، طی دوازده قرن بر آن نوشته‌اند، سبب شده که منتخباتی از «الکتاب» و شروع آن به طور سستی، برای طلاب علوم شرقی در دانشگاه‌های غربی تدریس گردد» (همان، ۲۲۶).

اما، محمد بن اسحاق، معروف به «ابن ندیم» که در روزگار خود به وراقی و کتابفروشی مشهور بوده و امروزه به عنوان مورخ نامدار سده چهارم هجری از او یاد می‌شود؛ و کتابش از قدیمی‌ترین و نزدیک‌ترین اثر به زمان سیبویه است، درباره او چنین نوشته است:

«شیخ ما ابوسعید رحمه الله گوید: نام سیبویه، عمرو بن عثمان بن قنبر، و برده بنی حارث بن کعب بن عمرو بن عله بن خالد بن مالک بن ادد بود. کنیه‌اش ابو بشر و به قولی ابوالحسن است. در فارسی، سیبویه یعنی بوی سیب. وی نحو را از استادش خلیل، و از عیسی بن عمر، و از یونس آموخته و لغت را از ابوخطاب اخفش بزرگ فراگرفت. کتابی را تألیف کرد که نه پیش از وی کسی مانند آن را تألیف نموده و نه بعد از او کسی تألیف خواهد کرد. به خط ابوالعباس ثعلب خواندم: برای از کار درآوردن کتاب سیبویه، چهل و دو نفر که یکی از آن‌ها سیبویه بود، به گرد هم درآمدند. اصول مسایل آن نیز از خلیل بود. سیبویه سی و دو سال از عمرش می‌گذشت که در دوران رشید به عراق آمد. چهل‌واندی سال داشت که در فارس وفات یافت. غیر از ثعلب گوید: سیبویه به قصد دیدار یحیی بن- خالد به عراق آمد. یحیی نیز او را با کسائی و اخفش در یک جا جمع نموده و آن دو نفر با سیبویه مناظره نموده و در جواب‌هایی که وی به سؤال‌های ایشان داد، وی را تخطئه کرده، و قضاوت در آن را به فصحای اعراب که به دربار آمده بودند، گذاشتند؛ و آنان ابوقفیس و ابودثار و ابوجراح و ابوثران بودند و حق را به جانب کسائی دانستند. کسائی

با یحیی بن خالد مذاکره‌ای نمود و یحیی ده هزار درهم جایزه به سیبویه داده که او با دریافت آن پاداش به بصره رفته و از آن جا رهسپار فارس گردیده، و در سال ۲۷۷ در همان جا وفات یافت. به خط دیگری غیر از ثعلب است که: «مبرد» به کسی که خواستار خواندن کتاب سیبویه بر او می‌شد، می‌گفت آیا دریاوردی کرده‌ای؟ و در این سخن، نظرش تجلیل از کتاب و مشکلات آن بود. مازنی گوید: شرمساری برای آن کسی می‌ماند که پس از سیبویه بخواهد، کتاب بزرگی در نحو تألیف کند» (ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۸۹).

- حلاج

پس از سیبویه، نحوی نامدار سده دوم هجری، در قرن سوم به «حسین بن منصور حلاج بیضایی» بر می‌خوریم. نویسنده کتاب «حلاج» در باره شرح زندگی او - اجمالاً - چنین نوشته است:

حسین بن منصور حلاج، در قرن سوم هجری در سال ۲۴۴ در دهکده «تور» واقع در شمال شرقی بیضا تولد یافت.^۴ این شهر نزدیک شیراز است و به واسطه خاک سفید به بیضا معروف شده و در زمان گشتاسب کیانی بنا شده است.

... پدر حلاج به واسطه تنگدستی از تور بیضا به شوشتر که مرکز نساجی و بافندگی بود، رفت و از آن جا به شهر «واسط» که کنار دجله و بین بصره و کوفه بود، مسافرت کرد، و حسین خردسال را نیز همراه خود برد. حلاج در آن جا عربی آموخت. تا دوازده سالگی در مدرسه «دارالحفاظ» در شهر واسط تحصیل کرد. در آن جا قرآن را حفظ کرد و در همان جا در محضر عارف معروف «سهل بن عبدالله تستری» به فراگیری علوم پرداخت. ... در هجده سالگی، سهل بن عبدالله را به عنوان اولین پیر تصوفش برگزید و چله-نشینی صوفیانه را از او آموخت. در بیست سالگی به بصره رفته، در مدرسه عارف نامدار «حسن بصری» به تحصیل فقه، فلسفه و حکمت پرداخت و مدتی با عرفای نامدار روزگارش «جنید بغدادی» و «ابوالحسین نوری» معاشرت کرد. پس از چندی به خانقاه آبادان وارد شد و از دست «عمر بن عثمان مکی» خلیفه شیخ جنید، خرقه پوشید و در همان سال ازدواج کرد.

... در بیست و شش سالگی اولین سفر حج خود را آغاز کرد و در آن مراسم، در روزه سکوت، یک سال بماند. وی در جوانی، تفسیری بر قرآن نوشته است. حسین بن-

منصور در سفرهای متعدد، لقب‌های متعدد گرفته است: در بصره ملقب به «مخبر»، در هند ملقب به «ابوالغیث»، در خراسان به «ابوالعهر»، در بغداد به «ابو مصطلم»، در فارس به «ابوعبدالله زاهد»، و در خوزستان ملقب به «شیخ الاسرار» و «حلاج» شد.

... حلاج، چون از حج سوم بازگشت احوالش متغیر شد، با مردم به عرفان و معنی سخن می‌گفت و صحبت‌هایش در حد فهم مردم عادی نبود. پس از مدتی کارش به محاکمه کشید. بعداً به یک سال حبس محکوم شد. سه سال بعد در محاکمه دوم به چند سال حبس محکوم شده، سرانجام در سال ۳۰۸ هجری قمری پس از شورش مردم بغداد، حلاج مجدداً دستگیر و محاکمه شد.

... حکم قتل او صادر و توسط خلیفه عباسی «المقتدر بالله» تأیید شد. در روز ۲۴ ذی قعدة سال ۳۰۸ او را سوار بر گاو سفیدی با دست‌های بسته به کنار دجله و جسر بغداد آورده، در میان ازدحام جمعیت او را به پشت خوابانده و هزار تازیانه بزدند، چون از آن ضربات نبرد، او را به دار آویختند» (گلجان، ۱۳۵۶: ۸۰-۱۲).

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، شاعر و عارف نامدار، در کتاب «تذکره الاولیاء» درباره او چنین نوشته است:

«آن فی الله فی سبیل الله، آن شیر بیشه تحقیق، آن شجاع صفدر صدیق، آن غرقه دریای مواج؛ کار او، کاری عجیب بود و واقعات غرائب که خاص او بود، که هم در غایت سوز و اشتیاق بود و در شدت لهب و فراق، مست و بی‌قرار و شوریده روزگار. و عاشق صادق پاکباز؛ و جد و جهدی عظیم داشت و ریاضتی و کرامتی عجیب، و عالی همت و رفیع قدر بود. او را تصانیف بسیار است به الفاظ مشکل، و در حقایق و اسرار و معانی محبت، کامل. و فصاحت و بلاغتی داشت که کس نداشت و دقت و فراستی داشت که کس را نبود، و اغلب مشایخ کبار در کار او ابا کردند و گفتند که او را در تصوف قدمی نیست، مگر عبدالله خفیف، شبلی و ابوالقاسم گرگانی و شیخ ابوعلی فارمدی و امام یوسف همدانی» (عطار، ۱۳۳۶: ۱۱۴).

شیخ عطار همچنین آورده است که: «حسین منصور از بیضای فارس بود و در «واسط» پرورده شد. ابوعبدالله خفیف گفته است که حسین منصور، عالمی ربانی است. و شبلی گفته است که من و حلاج یک چیزیم، اما مرا به دیوانگی نسبت کردند، خلاصی یافتیم؛ و حسین را عقل هلاک کرد. اگر او ملعون بودی، این دو بزرگ در حق او این نگفتندی» (همان، ۱۱۵).

در کتاب «روضه الصفا» دربارهٔ حلاج چنین نوشته شده: «در زمانی که المقتدر ابن-الفرات را عزل کرد و منصب وزارت را به حامد بن عباس داد، حسین بن منصور کشته شد. تفصیل این اجمال، آن که حسین بعد از آن که با سهل بن عبدالله تستری و ابوالقاسم جنید بغدادی و ابوالحسین نوری صحبت داشته و اظهار ارادت نموده، دعوی‌های بلند کرده و با حامد بن عباس - وزیر خلیفه - در ایام اختیار او گفتند که مردی پیدا شده که دعوی کرامات می‌کند...» (میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۳: ۵۰۴).

در «تجارب السلف» نیز از او چنین یاد شده: «اصل او از پارس است، در واسط و شوشتر نشو و نما کرد و با صوفیان در آمیخت و شاگرد سهل شوشتری شد، بعد از آن به بغداد رفت و به خدمت جنید رسید» (هندوشاه، ۱۳۵۷: ۱۹۸).

اما ابن ندیم که به زمان حسین بن منصور نزدیک‌تر است، به نقل از منابعی که در بارهٔ او باوری بدبینانه دارند، نوشته است:

«نامش حسین بن منصور، و دربارهٔ شهر و محل نشوونمایش اختلاف است. بعضی او را از خراسان و بعضی از نیشابور و بعضی از مرو، و بعضی از طالقان، و بعضی اصحابش او را از ری، و دستهٔ دیگر او را از کوهستان دانسته‌اند؛ و البته به درستی چیزی در این امر به دست نیامده است. به خط ابوالحسین عییدالله احمد بن طاهر خواندم: حسین بن منصور مرد افسون‌گر و شعبده‌بازی بود که صوفی منشی داشت و به الفاظ، خودی می‌آراست... و باز گوید: وی شهر به شهر می‌گشت و هنگامی که دستگیر شد، وی را به ابوالحسین علی بن عیسی سپردند و او با وی مناظره‌ها داشته، و دید که هیچ بهره‌ای از علوم قرآنی و فقه و حدیث و شعر و علوم عربیت ندارد... به خط ابوالحسن سنان خواندم: در سال ۱۹۹ کارهای حلاج برملا شده و شهرت یافت... کسی که به کشتن حلاج تصمیم گرفت و به مرحلهٔ اجرا گذاشت، حامد بن عباس بود، در حالی که نزدیک بود سلطان امر به رهایی‌اش بدهد» (ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۷-۳۵۵).

نکتهٔ جالب این است که «ابن ندیم» اگرچه از منابعی مخالف و معاند، دربارهٔ حلاج و کم‌سواد و بی‌ایمانی‌اش نوشته، از ۴۶ کتاب او نام برده و حتا شهرت برخی از کتاب-هایش را نیز یاد کرده است: «نام کتاب‌های حلاج: کتاب طاسین الازل و الجواهر الاکبر و الشجرة الزيتونة النورية،... کتاب قرآن القرآن و الفرقان،... کتاب خزائن الخیرات که معروف است به الف المقطوع و الف المألوف،... و کتاب هو هو، و...» (همان، ۳۵۹).

سرایندهٔ «گلشن راز» در دفاع از حلاج چنین سروده است:

«انالـحق کشف کرد، اسرار مطلق بجز حق کیست تا گوید انالـحق
همه ذرات عالم همچو منصور تو خواهی مست گیر و خواه مخمور
... درآ در وادی ایمن که ناگاه درختی گویدت انی انالـله
روا باشد انالـحق از درختی چرا نبود روا از نیک بختی؟»
(شبستری، ۱۳۶۱: ۴۸)

که یاد آور بیت جالبی از دیوان اشعار سنایی غزنوی است با مطلع:

ای سنایی بی کله شو گرت باید سروری زان که نزد بخردان تا با کلاهی بی سری...
گاو را دارند باور در خدایی، عامیان نوح را باور ندارند از پی پیغمبری...
(سنایی، ۱۳۸۰: ۶۶۳)

حلاج برای خاورشناسان، به ویژه در اروپا نیز جالب توجه بوده است و در این زمینه، بیشتر مدیون «ماسینیون» هستند: «ما اطلاعات فعلی خود را درباره این عارف یعنی حسین بن منصور، ایرانی تبار عربی گوی عربی نویسی که در روستایی از جنوب غربی ایران به سال ۲۴۴ قمری/ ۸۵۸ میلادی زاده شده و در مدارس دینی محلی تربیت شد و عرفان و فلسفه را در مدارس خراسان و شهر بغداد - کرسی آن زمان دولت اسلام - آموخت؛ عمدتاً مرهون عشق و پژوهش های دقیق اسلام شناس فقید فرانسوی لئوی ماسینیون هستیم» (میسن، ۱۳۷۸: ۱۱).

درباره زادگاه حسین بن منصور حلاج، دو متن نزدیک تر به روزگار او تصریحی در بیضایی بودن او ندارند. یکی ابن ندیم است که به طور کلی با بی میلی و تناقض درباره همه مسائل مربوط به حلاج سخن گفته است و در بخشی از سخنش - آنچنان که رفت - گفته که برخی از پیروانش او را از اهالی کوهستان [قهبستان: جبال، ایران مرکزی، عراق عجم، فارس] دانسته اند.

متن دیگر، کتاب کشف المحجوب علی بن عثمان هجویری است که او را اهل بیضاورد خوانده است (هجویری، ۱۳۸۴: ۲۳۰) و متون متعددی، همین غلط فاحش را تکرار کرده اند. دکتر «محمود عابدی» با قرائت صحیح متن و گذاشتن یک «کاما» میان واژه «بیضا» و واژه پس از آن [ورد]، این غلط کهنه را برطرف کرده است و متن را به گونه ای خوانده که زادگاه حلاج را «بیضا» می داند:

«این حسین که ما را در امر وی خلاف است، فارسی بوده است از بیضا، و رد [بیضاورد؟!] و هجر مشایخ او را، نه به معنی طعن اندر دین و مذهب است که اندر حال و روزگار است» (هجوی، ۱۳۸۴: ۲۳۰)

– محمد بن مقله

محمد بن مقله بیضاوی یکی از خطاطان بزرگ حوزه ادبیات کشورهای اسلامی، مبتکر خط نسخ و به تعبیری پدر خطوط معاصر؛ و نیز یکی از چهره‌های برجسته هنر و سیاست در حکومت عباسیان - در نیمه اول سده چهارم هجری - است.

«ابو علی محمد بن علی بن حسین بن مقله بیضاوی در روز پنجشنبه ۲۱ شوال سال ۲۷۲ هجری قمری در بغداد متولد شد. وی از خطاطان و فضیلاي زمان خود بود و به انواع علوم و فضایل مشحون بود. محمد در فقه، تفسیر، ترسل، انشاء، ادبیات، تجوید، شعر و خط نظیر نداشت؛ مخصوصاً در خط کوفی و خطوط مستحده که خود واضع آنها بود. وی در دستگاه خلافت «المقتدر بالله» خلیفه عباسی، نخست به حکومت یکی از ولایات فارس رسید و سپس تا مقام وزارت ارتقا یافت. وزارت وی از سال ۳۱۶ قمری آغاز شد. در سال ۳۱۸ به سعایت بداندیشان معزول، و از بغداد به فارس تبعید شد تا سال ۳۲۰ که المقتدر به قتل رسید و «القاهر بالله» خلیفه جدید او را به بغداد فراخواند؛ تا این که مجدداً بر اثر سعایت علی بن عیسی [یکی از رقبای او] وی را معزول کردند، و وی از ترس جان پنهان شد. ابن مقله مجدداً پس از خلع این خلیفه و برپایی حکومت خلیفه جدید یعنی محمد بن مقتدر «الراضی بالله» به وزارت رسید. پس از چندی، خلیفه «عبدالرحمن عیسی» را به وزارت برگزید و ابن مقله را خلع نمود.

سرانجام به سعایت شخصی به نام «ابن رائق» و به دستور خلیفه، دست راست او را قطع کردند. پس از رهایی از زندان، وی با دست چپ همانند دست راست کتابت می‌کرد، ولی ابن رائق آن قدر سعایت کرد تا سرانجام روز دهم شوال سال ۳۲۸ قمری او را به قتل رساندند. وی را ابتدا در زندان، سپس در قبرستان و نهایتاً به تقاضای همسرش در خانه خودش دفن کردند» (رفیعی، ۱۳۵۶: ۱۸-۱۲)

«به طور خلاصه، ابن مقله سه بار وزارت کرد؛ سه بار به فارس سفر کرد؛ سه قرآن نوشت؛ در عصر سه خلیفه زیست؛ و سه بار دفن شد. وی هنگام مرگ ۵۶ سال داشت. در علم خط، وی ابتدا خط «محقق» سپس «ریحان» و بعداً «ثلث ریحان» را اختراع نمود. پس از انتشار این خطوط، خط «نسخ» را اختراع کرد. چون این خط نسبت به سایر خطوط

مانند کوفی، محقق، ریحان، و ثلث آسان‌تر بود و همه مردم بدان گرویدند، به تدریج سایر خطوط متروک و منسوخ شد و چون در واقع این خط، سایر خطوط را نسخ کرد، به خط نسخ معروف شد» (همان، ۱۹).

– حسن بن مقله

حسن بن مقله – برادر محمد بن مقله – در سال ۲۶۰ قمری در بغداد متولد شد. وی یازده سال از محمد بزرگ‌تر بود. اگرچه در خطاطی به پایه برادر کوچک‌ترش نرسید، ولی پس از قتل محمد بن مقله، مردم بدو گرویدند و خط آموختند. حسن، خطوط موضوعه برادرش را تکمیل کرد. وی در سال ۳۳۸ وفات یافت» (رفیعی، ۱۳۵۶: ۲۰).

– خاندان «سال به» بیضاوی

همچنان که پیداست، در سده دوم یک چهره درخشان از منطقه «بیضا» به نام «سیبویه» ظهور کرده و در مرکز امپراتوری بزرگ روزگار خود نامدار شده، و سپس در سده سوم هجری چهره دیگری از این سرزمین به نام حلاج در مرکز حکومت روزگار خود، درخشیده است. در سده پنجم خاندانی به نام «سال به» و در رأس آنان عارفی به نام «ابوالحسین بن سال به» نامدار شده‌اند.

– «ابوالحسین احمد بن محمد جعفر بیضاوی، معروف به «ابن سال به» از اعظم مشایخ متصوفه در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم بود که او را «شیخ الشیوخ» می‌نامیدند. وی از معاصرین «ابوحیان توحیدی» و «ابو اسحاق کازرونی» است. در بیضا اقامت داشت. مدتی به هندوستان رفت و چون برگشت، گوشه‌گیری اختیار کرد. در رمضان ۴۱۵ ه.ق. وفات یافت. در روستای «تل بیضا» مدفون است.

خرقه تصوف از دست شیخ ابوالحسین شیروانی پوشید. عضدالدوله دیلمی از معتقدین او بود و اغلب به خدمتش می‌رسید و طلب و عطا و اندرز می‌کرد (مهرآز، ۱۳۴۸: ۱۸۲). صاحب «کشف المحجوب» در باره‌اش نوشته است: «از اهل فارس، و افصح اللسان بوده اندر تصوف، وی را کلمات معروف است» (هجویری، ۱۳۸۴: ۲۶۱).

– سراج‌الدین سال‌به

از دیگر بزرگان این خاندان، شیخ سراج‌الدین است که نویسندگان مقدمه کتاب *عبر‌العاشقین* شیخ روزبهان بقلی – هانری کوربن و دکتر محمد معین، در آن مقدمه، او را چنین معرفی کرده‌اند:

«وی از اعقاب شیخ‌الشیوخ، ابوالحسین احمد بن محمد جعفر بیضاوی معروف به ابن سال به است. سراج‌الدین پیشوای اهل عرفان بود و در زاویه خود مجلسی داشت. گروهی بسیار از دست او خرقه پوشیده‌اند. شجره خرقه او از شیخ مرشد، ابواسحاق کازرونی است و اکثر متبعان این شجره بدومنتهی می‌شوند که از جمله ایشان «روزبهان بقلی، شیخ شطاح» است. سراج‌الدین به سال ۵۶۲ ه.ق. درگذشته است.

– رکن‌الدین سال‌به

مؤلف *روضات‌الجنان* در معرفی وی نوشته است: «رکن‌الدین بن صدرالدین مظفر که از طرف مادر به شیخ‌الشیوخ ابوالحسین سال به می‌پیوندد، صفی‌الدین اردبیلی در بیضا به صحبت وی رسیده است» (ابن کربلایی، ۱۳۴۴: ۵۴۹)

– خاندان مصالحی بیضاوی

نویسنده کتاب «بزرگان شیراز» به نقل از منابع متفرقه، هشت نفر از متصوفان خاندانی به نام مصالحی نام برده است که طی ۲۰۰ سال، از قرن ششم تا قرن هشتم در شیراز به سلوک و تدریس مشغول بوده‌اند، که برای اختصار، به ذکر نام و زمان درگذشتشان اکتفا می‌شود.

۱- سرسلسله خاندان مصالحی، شیخ شهاب‌الدین ابوبکر محمد بن محمد، وفات وی به سال ۵۵۸ ه.ق. بوده است. ۲- شیخ نجم‌الدین ابومحمد عبدالرحمن مصالحی، پسر شیخ شهاب‌الدین، متوفی به سال ۵۶۵ ه.ق. ۳- شیخ موفق‌الدین ابن نجم‌الدین، در سال ۶۳۶ ه.ق. وفات یافته است ۴- شیخ شهاب‌الدین ابوبکر محمد بن عبدالرحمن مصالحی، برادر موفق‌الدین، که در جوار مسجد جامع عتیق، خانقاهی بر پا ساخت و به سال ۶۴۹ درگذشت. ۵- شیخ رکن‌الدین عبدالله، فرزند شهاب‌الدین ابوبکر، در مسجد جامع جدید شیراز – مسجد نو- وعظ می‌کرده است و در اواخر قرن هفتم درگذشته است. ۶- شیخ شمس‌الدین عبدالصمد پسر شیخ رکن‌الدین متوفی به سال ۷۲۸ ه.ق. ۷- شیخ نجم‌الدین احمد پسر شیخ شمس‌الدین که با مشایخ، گفتگوهای تند و معارضه آمیز داشته است. به

سال ۷۴۴ در گذشته است. - شیخ نجم الدین بن نجم الدین که آخرین چهره نامدار این خاندان بوده، و او را صوفی پرشوری معرفی کرده‌اند (نک: مهراز، ۱۳۴۸: ۲۰۱ تا ۲۰۹)

- قاضی بیضاوی

برجسته‌ترین چهره‌ای که پس از سیبویه و حلاج و ابن مقله وزیر می‌توان در سرزمین «بیضا» سراغ گرفت، قاضی بیضاوی است و مؤلف مجموعه «دانشمندان و سخن سرایان پارس» در باره او نوشته است:

«ناصرالدین ابوالخیر، ابوسعید عبدالله بن محمد بن علی اشعری شافعی بیضاوی، معاصر علامه حلی و خواجه نصیر بوده و شیخ‌بهایی بر تفسیر مشهور او شرحی نوشته است. تألیفات قابل توجهی داشته است بدین شرح: ۱- انوار التنزیل و اسرار التأویل مشهور به تفسیر بیضاوی ۲- الایضاح در اصول دین ۳- تهذیب الاخلاق در تصوف ۴- شرح التنبیه در فقه ۵- شرح الکافیة در نحو ۶- شرح المصابیح در فقه ۷- شرح مطالع در منطق ۸- شرح المنتخب در لغت ۹- طوابع الانوار در توحید و کلام ۱۰- الغایة القصوی در فقه ۱۱- لب الالباب فی علم الاعراب که مختصر کتاب کافیة اوست ۱۲- مطالع الانظار در توحید و کلام ۱۳- منهاج الوصول الی علم الاصول در توحید و کلام ۱۴- نظام التواریخ» (رکن زاده آدمیت، ۱۳۳۷: ۵۱۷).

مؤلف کتاب «طرائق الحقایق» درباره جایگاه علمی او می‌نویسد: «ابواسحاق ابراهیم بن علی بن یوسف الشیرازی الفیروزآبادی مؤلف کتاب «طبقات الفقهاء» در شیراز نزد ابوعبدالله بیضاوی، علم فقه خوانده است» (نایب الصدر شیرازی، ج ۲، ۱۳۳۹: ۵۸۱). همچنین نویسنده کتاب «روضات الجنان و جنات الجنان» حکایتی جالب در قدر و منزلت علمی قاضی بیضاوی نقل کرده که خواندنی است:

«چنین مشهور و معروف است که خواجه نصیرالدین توسی، رکاب قاضی را در میان جمع کثیری گرفت از روی تواضع، که وی سوار شد. از خواجه سؤال کردند که سبب این تواضع نسبت به قاضی چه بود؟ فرمودند که همیشه در خاطر من، این بود که این تخلق از من نسبت به کسی واقع شود؛ هر چند ملاحظه کردم، شخصی که احق و اولی بدین امر باشد، قاضی را یافتم، این تواضع نسبت به وی واقع شد» (ابن کربلایی، ج ۱، ۱۳۴۴: ۳۱۷).

بند آخر این مقاله را به قاضی بیضاوی واگذاشته‌ام تا وی «بیضا، نگین فرهنگ فارس» را با قلم خود معرفی نماید:

«از آثار گشتاسب، بیضاست، ولایتی است به غایت نزه، و میوه‌های آن بسیار نیکو، و آب‌های روان؛ و آن مرغزار که طول آن ده فرسخ است در تمامی فارس مثل آن مرغزار نشان ندهند و پیوسته آن ولایت مجمع و منبع فضلالی بزرگ بوده است» (قاضی بیضاوی، ۱۳۱۳: ۱۹).

نتیجه

سرزمین بیضا، در گذشته دور، مرکز حکومت «انشان» [عیلامی‌ها] بوده است. در دوره هخامنشی از مناطق مهم و در بر دارنده جاده‌های راهبردی بوده است. در زمان اشکانیان و ساسانیان شناخته شده و تأثیرگذار بوده است، به گونه‌ای که بنیانگذار سلسله ساسانیان، کار خود را با خانواده حاکم بر «بیضا» آغاز می‌کند. در دوره پدیدار شدن اسلام و یورش اعراب، نام «بیضا» را به خود گرفته است. از این زمان تا قرن نهم هجری همواره مورد ذکر تاریخ نویسان بوده، و فرهنگ سازان نامداری همچون سیبویه، حلاج، ابن‌مقله و قاضی بیضاوی را به عالم معرفی کرده است.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- کوره (خوره): شهرستان «فرهنگ معین»
- ۲- بنابر تقسیمات تازه، مرکز بخش‌داری بیضا، روستای هرابال (herabal) است. این مرکزیت در حال تبدیل به شهر می‌باشد، با نام «شهر بیضا». اگرچه نام «سپیدان» که هم اکنون به شهرستان اردکان فارس اطلاق می‌شود؛ نیز برگردانی از واژه «بیضا»ست، زیرا در حال حاضر، «بیضا» یک بخش از شهرستان سپیدان - اردکان فارس - به حساب می‌آید. مؤلف «ریاض‌السیاحه» نوشته است: «چون خاک سفید دارد، از این جهت موسوم به بیضا گشته است» (شیروانی، ۱۳۱۹: ۸۵۲).
- اما مؤلف «فارسنامه» سخنی دیگر دارد: «این بلوک را برای این بیضا می‌گویند که لشکر عرب چون سپاه عجم را شکست، بر کوهی که مشرف بر این بلوک بود، برفتند و قلعه‌ها و دهات آن را سپید بدیدند؛ آن را بیضا گفتند» (فسایی، ۱۳۱۲: ۱۵۰).
- نویسنده «معجم البلدان» نوشته است: «انما سمیت البیضا لان لها قلعه تبین من بعد و یری بیاضها» (یاقوت حموی، ۱۳۸۸ ه.ق. ۵۳۹). یعنی: بدین خاطر بیضا نامیده شده که قلعه‌هایش از دور آشکار است و به رنگ سفید دیده می‌شود.
- ۳- برخی از اهالی بیضا، از گذشته و نیز در حال حاضر، بر این باورند که سیبویه اهل روستایی است به نام لیرک (lirak) که در میان روستاهای کنونی جعفرآباد، جیان [شهیدآباد]، ایاسجان و مشتکان [اسلام آباد] واقع شده بوده است، ولی اکنون نشانی از آن در دست نیست. نگارنده تا کنون موفق به کشف هیچ مدرک مستندی برای اثبات این مدعای مردم منطقه نشده است.
- ۴- نویسنده کتاب «حلاج» دچار اشتباه شده است، زیرا روستای «تور» در شمال غربی بیضا واقع شده است؛ از طرفی هیچ منبع قدیمی‌تر نیز به وجود روستای دیگری - غیر از روستای تور کنونی - اشاره نکرده است.

منابع

- ۱- ابن ندیم، محمد بن اسحاق. (۱۳۸۱)، *الفهرست*، ترجمه محمدرضا تجدد، تهران، اساطیر.
- ۲- اسکندری، محمدحسین. (۱۳۵۴)، *مقاله درباره سبویه*، شیراز، انتشارات دانشگاه شیراز.
- ۳- پیرنیا، مشیرالدوله. (۱۳۶۶)، *تاریخ ایران*، تهران، خیام (همراه با دنباله تاریخ از اقبال آشتیانی).
- ۴- حموی، یاقوت (۱۳۸۸ ه.ق.)، *معجم البلدان*، بیروت، دار صادر و دار بیروت.
- ۵- خطیب بغدادی، حافظ ابوبکر احمد بن علی. (۱۳۵۰ ه.ق.)، *تاریخ بغداد*، بیروت، دارالکتاب.
- ۶- رفیعی مهرآبادی، ابوالقاسم. (۱۳۴۵)، *خط و خطاطان*، تهران، کتاب‌های سیمرخ
- ۷- رکن‌زاده آدمیت، محمد حسین. (۱۳۳۷)، *دانشمندان و سخن سرایان پارس*، تهران، کتاب فروشی‌های اسلامی و خیام.
- ۸- روملو، حسن. (۱۳۴۹)، *احسن التواریخ*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۹- زرکوب شیرازی، ابن ابی‌الخیر. (۱۳۴۹)، *شیراز*، کتابخانه‌های احمدی و معرفت.
- ۱۰- سنایی غزنوی، مجدود بن آدم. (۱۳۸۰)، *دیوان اشعار*، تصحیح مدرس رضوی، تهران، نشر سنایی، چاپ پنجم.
- ۱۱- شیروانی، میرزا زین‌العابدین. (۱۳۱۹)، *ریاض‌السیاحه*، تصحیح اصغر حامدی ربانی، تهران، کتابفروشی سعدی.
- ۱۲- عطار، فریدالدین. (۱۳۳۶)، *تذکرة الاولیاء*، تهران، مرکزی، چاپ پنجم.
- ۱۳- غنی، دکتر قاسم. (۱۳۲۱)، *بحث در احوال و افکار حافظ*، تهران، مطبعة بانک ملی.
- ۱۴- فسایی، میرزا حسن. (۱۳۱۲ ه.ق.)، *فارسنامه*، چاپ سنگی.
- ۱۵- قاضی بیضاوی، ناصرالدین. (۱۳۱۳ ه.ق.)، *نظام التواریخ*، تصحیح بهمن کریمی، تهران، کتابخانه علمی.

- ۱۶- کربلایی تبریزی، حسین. (۱۳۴۴)، *روضات الجنان و جنات الجنان*، تصحیح جعفر سلطان القرایی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۷- کریستنسن، آرتور. (۱۳۴۵)، *تاریخ ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران، ابن سینا، چاپ سوم.
- ۱۸- گلجان، عباس. (۱۳۵۶)، *حلاج*، تهران، سازمان انتشارات اشرفی، چاپ چهارم.
- ۱۹- مصطفوی، سید محمد تقی. (۱۳۴۲)، *اقلیم پارس*، تهران، انتشارات انجمن آثار علمی، ش ۴۸.
- ۲۰- مهرز، رحمت‌اله. (۱۳۴۸)، *بزرگان شیراز*، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، ش ۴۶.
- ۲۱- میرخواند، محمدبن سیدبرهان‌الدین. (۱۳۳۹)، *روضه الصفا*، تهران، کتابخانه مرکزی.
- ۲۲- میسن، هربرت. (۱۳۷۸)، *حلاج*، ترجمه مجدالدین کیوانی، تهران، مرکز.
- ۲۳- نایب الصدرشیرازی، محمد معصوم علیشاه. (۱۳۳۹)، *تصحیح دکتر محمد جعفر محجوب*، تهران، کتابخانه بارانی.
- ۲۴- هجویری، علی‌بن عثمان. (۱۳۸۴)، *کشف المحجوب*، تصحیح دکتر محمود عابدی، تهران، سروش، چاپ دوم.
- ۲۵- هندوشاه. (۱۳۵۷)، *تجارب السلف*، تصحیح اقبال آشتیانی، تهران، طهوری، چاپ سوم.
- ۲۶ <http://web3.ehost-services.com/hemranib/vol2/imanpour.TapeMelian.html> (مجله نامه تاریخ ایران باستان، شماره دوم، مقاله «تپه ملیان و توسعه شهرنشینی در سرزمین انشان/پارسه»، از دکتر محمد تقی ایمان‌پور، استاد دانشگاه فردوسی مشهد).